



چمرانیها
chamraniha.com



pdf

کتاب الکترونیکی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم می کند



مقدمه

یکی از بسترهای رشد معنویت در کودکان، هیئت های مذهبی است. دیدن آداب و مناسک مذهبی مفاهیم ساده ای را در ذهن کودکان شکل می دهد و با ایجاد حس خوب در ضمیر ناخود آگاه کودکان، دغدغه مندی آن ها را برای شناخت ائمه در آینده فراهم می کند. اما نکته ی قابل توجه اینجاست که کودکان نسبت به بزرگسالان درکی متفاوت از فضای هیئت و مناسبات مذهبی دارند. اگر نوع سخنران و نوع مداحی برای مخاطب بزرگسال جذاب باشد و به صورت مستقیم بتوان به او پیام هایی را در قالب سنتی منبر عرضه کرد، کودک در روند فرایندهایی چون بازی، نقاشی، سرود و نمایش و... می تواند محتوای مطلوب را دریابد.

در این کتاب تلاش شده فعالیت هایی متناسب با فضای هیئت و مناسبات مذهبی برای کودکان زیر ۷ سال تعریف شود. فعالیت ها و بازی های کتاب در ۳ دسته ی کلی بیان شده؛

۱- بازی هایی که در همه ی جلسات مذهبی قابل انجام است.

۲- بازی هایی که متناسب با ایام جشن است .

۳- بازی هایی که متناسب با ایام عزاداری است.

سعی کردیم به دلیل در دسترس بودن و تهیه راحت ابزار ها و رشد خلاقیت کودکان، در طراحی بازی ها از ابزار های ساده و خام استفاده کنیم.



بازی ها و فعالیت هایی که در این کتاب یاد میگیریم:

بازی های متناسب با ایام جشن و شادی:

۱۱. پرچم تولد من و مامان و بابام
۱۲. باران ریشه ی من و مامان و بابام
۱۳. خوشمزه ی بامزه من و مامان و بابام
۱۴. کیک تولد شکلاتی من و مامان و بابام
۱۵. آویز ماشین من و مامان و بابام

بازی های متناسب با ایام عزاداری:

۱۶. خیمه ی گلگلی با مامان و بابام
۱۷. خوشمزه های من و مامان و بابام
۱۸. کارخانه ی پرچم سازی من با مامان و بابام
۱۹. مهمانی خمیری با مامان و بابام
۲۰. سقاخانه کوچک من و مامان و بابام

بازی های متناسب با همه ی مناسبت ها:

۱. ساخت هدیه ی خمیری با مامان و بابام
۲. بلندگو بازی با مامان و بابام
۳. خیابان چسبونکی با مامان و بابام
۴. ادا بازی با مامان و بابام
۵. نجّاری من و بابام
۶. پرواز موشکی با بابام
۷. باغ وحش گلی با مامان و بابام
۸. تلفن سیم کاموایی من و مامان و بابام
۹. باغ وحش پلاستیکی من و مامان و بابام
۱۰. پرچم کاغذی من و مامان و بابام



بازی ها و فعالیت هایی در مناسبت های مذهبی:

۱. ساخت هدیه ی خمیری با مامان و بابام



مدتی است که مامان برایم خمیربازی خانگی درست می کند. امروز وقتی مامان می خواست خمیر درست کردن را شروع کند پیشنهاد داد که کمی بیشتر از همیشه خمیر درست کنیم و به بچه های هیئت هدیه بدهیم.

مخلوط کردن حجم زیادی از آرد، رنگ و آب خیلی برایم لذت بخش بود. دوست داشتم همه جا را آردی کنم!!

بعد از آماده شدن خمیرها، آن ها را به کمک بابا، شبیه به توپ های کوچک درآوردیم و در پلاستیک گذاشتیم. داخل هر بسته چند عدد در بطری و چند عدد چوب بستنی هم قرار دادیم.

فکر می کنم امشب، من و بچه های هیئت با این همه خمیر و چوب بستنی می توانیم یک بستنی فروشی بزرگ راه بیندازیم!



۲. بلندگو بازی با مامان و بابام



وقتی به همراه بابا در هیئت نشسته بودم، بلندگوی آقای مداح خیلی توجهم را جلب کرد. دوست داشتم بلندگو دست بگیرم و تمام شعرهایی را که بلام از پشت آن بخوانم.

امروز به مامان گفتم: دوست دارم یک بلندگو داشته باشم.

مامان سبد مواد بازیافتی را نشانم داد و گفت: به نظرت با کدوم یکی از اینا میشه بلندگو درست کرد؟

کمی نگاه کردم و لوله دستمال کاغذی را برداشتم. مامان گفت: به نظرت برای سر بلندگو از چی میتونیم استفاده کنیم؟ سریع از جا پریدم و سراغ توپ های کاغذی که قبلا با کاغذ های باطله درست کرده بودیم رفتم. مامان در چسب را برایم باز کرد. من توپ را به لوله دستمال چسباندم و بعد هم به کمک بابا بلندگو را باگواش و قلمو رنگ کردیم.

حالا دیگر من و بابا مداحی و شعرهایمان را از پشت بلندگو می خوانیم.



۳. خیابان چسبونکی با مامان و بابام



ابزار: چسب کاغذی، ماشین اسباب بازی کوچک

از وقتی داداش کوچکم به دنیا آمده است نمی توانم مثل قبل اسباب بازی های زیادی به هیئت ببرم چون کیف مامان پر از لباس ها و پوشک های داداش کوچکم است. به همین خاطر هر شب یکی دو تا از اسباب بازی هایم را انتخاب می کنم. امشب چندتا از ماشین های کوچک را برداشتم.

مامان هم چسب کاغذی را برداشت و گفت: به نظرم این ماشین ها نیاز به یک شهر پر از خیابان دارند که در آن حرکت کنند.

به هیئت که رسیدیم مامان با چسب کاغذی یک خیابان روی فرش کشید. اسم این خیابان را خیابان امام حسین (ع) گذاشتیم. من کنار خیابان مامان، یک کوچه چسبی کشیدم و یکی از ماشین ها را دم در خانه پارک کردم. مامان گفت: بهتر است آتش نشانی هم برای شهر درست کنیم. مشغول پارک کردن ماشین قرمز آتش نشانی بودم که مامان گفت: کمک! کمک! این جا آتش گرفته است. من سریع ماشین آتش نشانی را روشن کردم و آژیرکشان راه افتادم تا آتش را خاموش کنم.



۴. ادا بازی با مامان و بابام



گاهی اوقات که هیئت خیلی شلوغ است، من و مامان تصمیم می‌گیریم
بازی‌های بدون سر و صدا داشته باشیم.

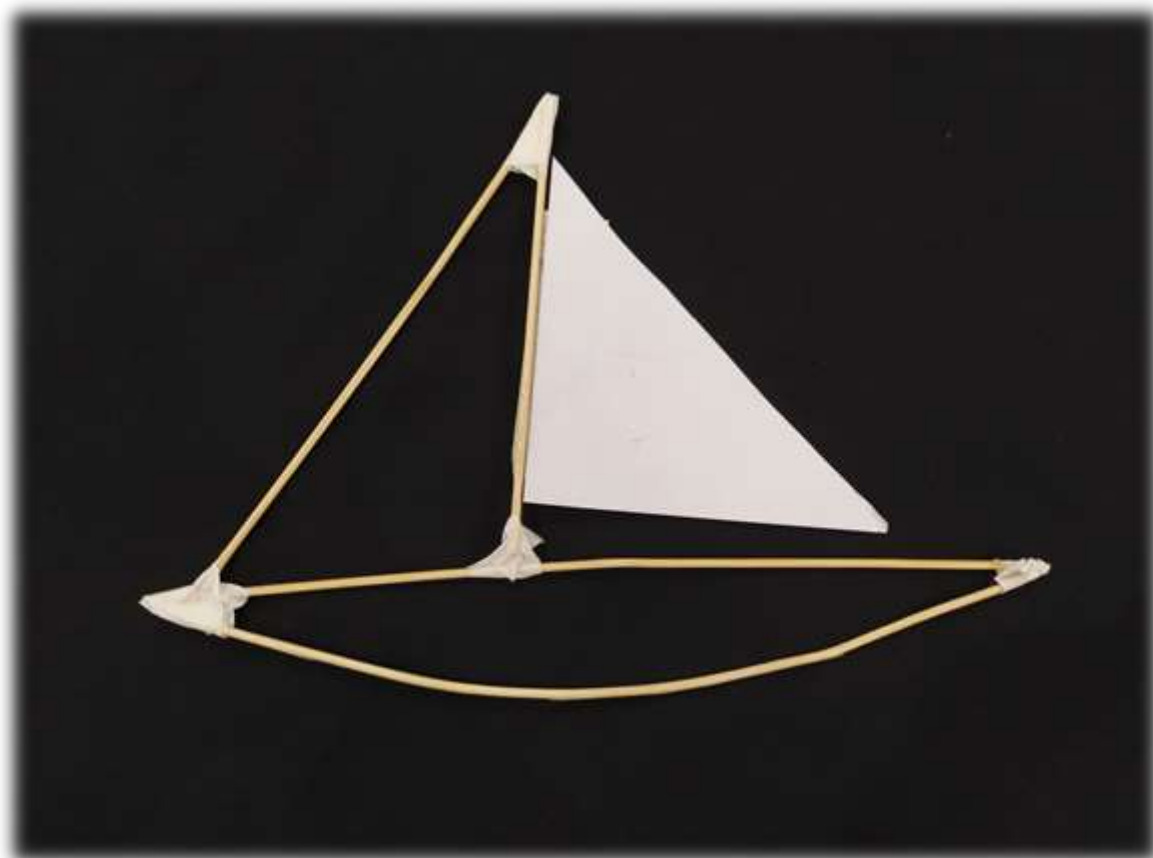
مثلاً یک کلمه را انتخاب می‌کنیم و بدون آنکه حرفی بزنیم شکلک آن را
در می‌آوریم.

دیشب مامان دستش را به چپ و راست حرکت داد و من کلمه‌ی « پرچم »
را حدس زدم.

من هم دستم را شبیه زمانی که آب می‌خوریم گرفتم و ادای آب خوردن
را بازی کردم.



٥. نجّارى من و بابام



ابزار: شاخه های نازک درخت، چسب کاغذی

در حیاط هیئت بودیم. بابا گفت: امشب میخوایم مغازه ی نجّاری راه
بیاندازیم پس چندتا شاخه ی درخت نیاز داریم.

با کمک بابا شاخه های نازکی که در باغچه افتاده بود را جمع کردیم.

داخل هیئت که نشستیم، بابا سبد کاغذی را به من داد و گفت: خب آقای
نجّار! من سفارش یک چکش چوبی دارم! من برای سر چکش مجبور شدم
یکی از شاخه ها را بشکنم و برای دسته ی چکش هم از شاخه ی بزرگتر
استفاده کردم.

حالا نوبت بابا بود که نجّار شود و سفارشات چوبی بگیرد.



۶. پرواز موشکی با بابام



امشب قرار است من و بابا در هیئت با هم و مامان و خواهر کوچولو هم باهم
باشند. من شب هایی را که همراه بابا به هیئت می روم خیلی دوست دارم چون
بابا خیلی بازی های پرهیجان انجام می دهد.

امشب وقتی حیاط بزرگ هیئت را دیدم، سریع تبدیل به یک هواپیمای جنگی
شدم.

بابا هم دستانش را مانند بال های هواپیما باز کرد و دنبالم دوید.

کمی جلوتر تصمیم گرفتیم هواپیماها را فرود بیاوریم و سوار موتور شویم. من
موتور پرشی و بابا موتور جنگی!



۷. باغ وحش گلی با مامان و بابام



ابزار : گل

دیشب تصمیم گرفته بودم حیوانات پلاستیکی ام را با خودم به هیئت ببرم اما یادم آمد آن ها را در خانه ی مادربزرگ جا گذاشته ام. خیلی از این بابت ناراحت بودم. مامان گفت: میدونم چقدر دوست داشتی حیوانات رو با خودت بیاری ولی گل هم داریم! میتونیم باغ وحش گلی درست کنیم!

وقتی به هیئت رسیدیم مامان سفره ی بازی را پهن کرد و گفت : دوست داری باغ وحشت چه حیوانایی داشته باشه ؟ من از سلطان جنگل شروع کردم و تک تک حیوانات را با هم ساختیم. بعد از ساخت حیوانات یادمان آمد که برایشان غذا آماده نکرده ایم. پس آشپزخانه ی جنگلی راه انداختیم و غذاهای مختلفی را آماده کردیم. مثلاً برای خانم خرگوش، خورشت هویج گلی پختیم.



۸. تلفن سیم کاموایی من و مامان و بابام



ابزار: لیوان کاغذی یا پلاستیکی، نخ کاموا، قیچی

یکی از بازی های من و مامان و بابا تلفن بازی است.

امروز بعد از خوردن چای هیئت، لیوان را جلوی دهانم گرفتم و صحبت کردم. صدایم خیلی جالب شده بود، انگار از داخل غار درمی آمد.

مامان هم کار مرا تکرار کرد و از داخل لیوان با هم حرف می زدیم و می خندیدم.

به مامان گفتم: میشه تلفن ما هم شبیه تلفن مامان بزرگ سیم داشته باشه؟

مامان کمی فکر کرد و شال گردن نیمه بافتش را از کیفش درآورد و کمی از نخ کاموا را برید. من انتهای لیوان ها را سوراخ کردم و بعد نخ را از آن جا عبور دادیم و گره زدیم.

تلفن سیمی من و مامان آماده شد.



۹. باغ وحش پلاستیکی من و مامان و بابام



ابزار: ظرف یکبار مصرف نذری ها، چسب، پاستل، کاغذ

بابا که از سرکار برگشت برای من و مامان شله زرد نذری آورده بود. بعد از خوردن شله زرد ها، مامان ظرف پلاستیکی شله زرد را شست و به همراه مدادشمعی، چسب و کاغذ رنگی داخل کیفش گذاشت.

شب وقتی به هیئت رسیدیم، مامان ظرف پلاستیکی را روی یک کاغذ سفید گذاشت و گفت: به نظرت این شبیه چی میتونه باشه؟ مثلاً اگه این بالا چشم بکشیم شبیه کدوم یکی از حیوانات جنگل میشه؟

اول به نظرم شبیه خرگوش است اما بعدش تصمیم گرفتم یک لاکپشت درست کنم. من که خیلی کار باقیچی را دوست دارم شروع به بریدن کاغذ رنگی ها کردم و مامان هم در چسباندن پاهای لاک پشت کمکم کرد.

به نظر شما کاسه ی پلاستیکی شبیه چه چیزهای دیگری است؟!



۱۰. پرچم کاغذی من و مامان و بابام



ابزار: کارتن، کاغذ، پاستل، چسب ماتیکی

امروز مامان چند عدد پرچم از کمد بیرون آورد. بابا بالای نردبان رفت و پرچم ها را به دیوار خانه مان نصب کرد. دلم می خواست من هم یک پرچم کوچک داشته باشم. از آن پرچم هایی که در هوا می چرخانند. بابا که دید من بازی با پرچم هارا دوست دارم، گفت: می توانیم امشب در هیئت کلی پرچم درست کنیم.

وقتی به هیئت رسیدیم، بابا با کارتن هایی که از خانه آورده بودیم دسته ی پرچم ها را درست کرد. من هم با پاستل روی کاغذ رنگی ها گل کشیدم. بعد بابا روی پرچم ها اسم امام ها را نوشت.

بعد از آماده شدن پرچم های کاغذی، آن ها را به دسته ی کارتنی شان چسبانیدیم.



بازی ها و فعالیت هایی در روز های جشن و شادی:



۱۱. پرچم تولد من و مامان و بابام



ابزار : کاغذ رولی یا ترجیحا کاغذ بزرگ، پاستل، کاغذ رنگی، چسب ماتیکی،
قیچی

مامان یک کاغذ بزرگ را روی زمین گذاشت و با پاستل روی آن چیزی نوشت.

پرسیدم: چی کار می کن؟

گفت : چون امروز تولد یه امام مهربونه، می خوایم اسمشون رو بنویسیم
و تزئین کنیم و بعد بچسبونیم رو دیوار خونمون!
تا آمدم بگویم با چه چیزی تزئین کنیم، بابا با کلی کاغذ رنگی کنارم
نشست.

شروع به خرد کردن کاغذ رنگی ها کردیم و بعد هم آن ها را داخل
نوشته ی مامان چسبانیدیم.

پرچم تولدماں خیلی خوش آب و رنگ شد.



۱۲. باران ریسه ی من و مامان و بابام



ابزار: کاغذ باطله، چسب کاغذی، گواش، قلمو، نخ، کاموا

کوچه ی پدربزرگ و مادربزرگ همیشه در تولد امام ها چراغانی است، آن هم با ریسہ های رنگی رنگی کوچک و بزرگ.

امسال در روز تولد یکی از امام ها تصمیم گرفتیم ما هم برای خانه مان ریسہ درست کنیم.

مامان کلی کاغذ باطله آورد و گفت: به نظرت چه جوری میشه با اینا لامپ درست کرد؟!

من و بابا تمام توانمان را در دستانمان جمع کردیم و شروع به مچاله کردن کاغذها و تبدیل آن ها به توپک های کوچک و بزرگ کردیم.

حالا نوبت این بود که نخ کاموا را دور آن ها گره بزنیم و توپک ها را با چسب سفت کنیم. پس دور آن ها را با چسب کاغذی پوشاندیم و بعد با قلمو و گواش رنگشان کردیم.

آن روز سقف خانه مان پر شد از ریسہ های رنگ و وارنگ! درست مثل کوچه ی پدربزرگ!



۱۳. خوشمزه ی بامزه من و مامان و بابام



ابزار: خوراکی هایی مثل کیک یا شکلات، کاغذ، پاستل، پولک، چسب.

بابا که از سر کار آمد، به مناسبت تولد امام مهربان، چند عدد کیک خریده بود تا من در هیئت به دوستانم هدیه های خوشمزه بدهم.

مامان پیشنهاد داد که این هدیه های خوشمزه را تزئین کنم.

من پولک های ستاره ای و کاغذهای رنگی ام را برداشتم و در هیئت به همراه مامان برچسب های زیبایی را نقاشی کردیم و روی بسته بندی کیک ها چسبانیدیم.

مامان روی هر کدام از آن ها متن تبریک تولد امام را نوشت و من نقاشی کشیدم و پولک چسباندم.



١٤. كيك تولد شكلاتى من و مامان و بابام



در خانه ی ما، روز تولد امام ها، روز کیک شکلاتی است که من عاشق آن هستم.

مامان مقدار همه ی مواد لازم را آماده کرد و به ترتیب شروع به ریختن مواد کردیم.

من مسئول شکستن تخم مرغ و کار با همزن برقی شدم که جذاب ترین بخش کیک پزی است!

چون به تازگی شکستن تخم مرغ را یاد گرفته ام، کمی از پوست تخم مرغ داخل ظرف می ریزد اما مامان می گوید اشکالی ندارد و کم کم یاد می گیرم.

بعد از تخم مرغ ها، نوبت به بخش هیجان انگیز کیک پزی یعنی کار با همزن برقی رسید.

وقتی کیک آماده شد با شکلات روی آن یک پروانه کشیدیم.
بابا از دیدن جشن کوچک ما حسابی غافلگیر شد.



١٥. آویز ماشین من و مامان و بابام



ابزار : نمد، نخ کوبلن یا کاموا، قیچی، چسب، ماژیک

من در هر مناسبتی، برای ماشین بابا یک آویز درست می کنم تا از آینه ی ماشینش آویزان کند و همیشه به یاد من باشد.

برای نیمه شعبان هم به همراه مامان چند آویز نمدی زیبا درست کردیم تا به دایی و عمو هم هدیه بدهیم.

از نمد سبز شروع کردیم. مامان دور آن را با قیچی برش داد و اسم امام مهدی (عج) را با ماژیک در وسط نمد نوشت.

من با نمد زرد و قرمز شکل های چهار گوش و سه گوش بریدم و دور تا دور اسم امام مهدی (عج) چسباندم.

سپس مامان قسمت بالایی نمد را تا کرد و به قسمت پایینش چسباند تا از داخل آن نخ رد کنیم و گره بزنیم.





بازی ها و فعالیت هایی در روزهای عزاداری:

۱۶. خیمه ی گلگلی با مامان و بابام



ابزار: چادر یا پارچه ی بزرگ

امشب که به همراه بابا به هیئت رفته بودیم، چندتا از بچه ها را دیدیم که خیمه درست کرده بودند و در آن بازی می کردند. ما هم تصمیم گرفتیم وقتی به خانه برگشتیم، یک خیمه درست کنیم.

به خانه که رسیدیم، مامان چادر های رنگی و گلگلی اش را آورد. من و بابا آن ها را به هم گره زدیم و مامان کمک کرد که دوطرف خیمه را به صندلی ببندیم.

خیمه که آماده شد پریدم و وسایل خاله بازی را آوردم تا از مامان و بابا که مهمان خیمه من شده بودند پذیرایی کنم.

وقتی همه چیز آماده شد، بابا سخنان مجلس شد و داستان های کودکی امام حسین (ع) را برایمان تعریف کرد. حالا دیگر ما یک خیمه داریم که می توانیم در آن قصه بگوییم و خاله بازی کنیم.



۱۷. خوشمزه های من و مامان و بابام



ابزار: نان، پنیر، سبزی، پلاستیک فریزر

هر وقت که شهادت یکی از امام ها می شود، من و مامان، نذری های خوشمزه درست می کنیم و بین همسایه ها پخش می کنیم.

امروز به مغازه سرکوچه رفتیم. نان، پنیر و سبزی خریدیم.

مامان پنیر ها را داخل نان گذاشت. من هم روی آن ها سبزی ریختم و بابا لقمه را پیچید و داخل پلاستیک گذاشت.

بعد از آماده شدن لقمه های نذری، آنها را به خانه ی همسایه ها بردیم و بین همه همسایه ها پخش کردیم.



۱۸. کارخانه ی پرچم سازی من با مامان و بابام



ابزار: پارچه، پولک، چسب ماتیکی

دیروز بابا و دوستانش کلی پرچم روی دیوارهای مسجد نصب کردند و دورتا دور دیوارهای مسجد به رنگ قرمز و مشکی درآمد.

به بابا گفتم: می شود برای خانه خودمان هم از این پرچم ها بخریم؟

بابا گفت: می توانیم با یکدیگر یک پرچم «یا حسین» بزرگ آن طوری که خودت دوست داری درست کنیم.

به خانه که رفتیم بابا از مامان خواست پارچه هایی که در خانه داریم را بیاورد. من هم چسب و پولک هایم را آوردم.

بابا یک «یا حسین» بزرگ روی پارچه نوشت. من و مامان مشغول چسباندن پولک های رنگ و وارنگ روی «یا حسین» شدیم.

مامان گفت: این قشنگ ترین پرچمی است که تا به حال دیده ام! حالا دیگر سر در خانه ما هم پرچم دارد و همسایه ها هم می توانند پرچمی را که خودمان درست کردیم ببینند.



۱۹. مهمانی خمیری با مامان و بابام



ابزار: خمیر بازی، سیخ چوبی یا خلال دندان

امشب برخلاف شب های دیگر دیر به هیئت رسیدیم. چون داخل هیئت، جای نشستن نبود، پارچه ای را در حیاط هیئت پهن کردیم و در حیاط نشستیم.

مامان برایم خمیربازی آورده بود. بابا وقتی خمیرها را دید گفت: حالا که تو هیئت جا نشدیم، می تونیم خودمون یه هیئت خمیری درست کنیم. مامان شروع به ساختن آدمک های خمیری کرد. برای دست و پای آدمکش از سیخ چوبی استفاده کرد.

من و بابا هم غذای نذری خمیری پختیم. بعد از آن هم مغازه ی پرچم های خمیری درست کردیم.

ما برای چوب پرچم مان از سیخ چوبی استفاده کردیم. آدمک های مامان همه پرچم های ما را خریدند!



۲۰. سقاخانه کوچک من و مامان و بابام



ابزار: قمقمه ی آب، لیوان

اربعین امسال که به کربلا رفته بودیم، دخترها و پسرهای هم سن و سال من خوراکی های مختلفی را به مردم تعارف می کردند.

مامان می گوید: ما هم می تونیم به مهمان های امام حسین (ع) کمک کنیم؛ مثلاً امشب در هیئت به بچه هایی که تشنه اند آب بدیم.

این را که شنیدم چشمانم برق زد و رفتم قمقمه ی صورتی ام را آوردم. بابا صندلی آشپزخانه را برایم گذاشت و خودم قمقمه را پر از آب کردم. وقتی به هیئت رفتیم، با قمقمه ام داخل لیوان ها آب ریختم و به بچه های اطرافم دادم تا تشنه نباشند.

